

برای آن چه امروز به عنوان «سینمای دینی» مطرح می‌شود - چه از سوی مسئولین امر و خواستاران سینمایی دولتی و چه از سوی اهل تفکر - هیچ‌گونه اصل و اساسی نمی‌توان تراشید. برآورده کردن توقع دسته‌ی اول کاری است بسیار ساده. چنان‌که برخی از فیلمسازان در جشنواره‌ی امسال بدین توفیق دست یافتند، و نکته‌ی روشن و بدیهی این که تکثیر و تولید این‌گونه فیلمها به اشاره‌ای میسر می‌شود. اما این آثار نه نسبتی با سینما دارند و نه نسبتی با دین. اینها دلخوشکنکی‌اند که اتفاقاً با سینمای دینی مورد نظرشان چندان فاصله‌ای هم ندارند. سینمایی که بر مدار عادات دینی می‌چرخد نه غایات دینی، و اگر این بزرگواران با حذف رودبایستیهای مرسوم و معمول به قضاوت بنشینند شک ندارم که از همین تبلیغات تلویزیونی «آقای پاکیزه و آلوده» به عنوان سینمای دینی یاد می‌کنند چرا که «النظافة من الایمان».

و پام تا شام دغدغه‌شان این است که اگر روزی بخواهند داستان «یوسف و زلیخا» را به تصویر بکشند آن چند صحنه‌ی اروپیک (؟!!) را چه کنند! و مگر سینمای دینی (؟!) را هم می‌توان به تیغ سانسور مجروح کرد؟! و اصلاً - نمود باله - شاید مشکل از خود ... بگذریم که سخن گفتن با این دسته هیچ حاصلی ندارد.

سینما یک جنون متعارف است و البته از آن جا که ما با سینما متولد شدیم و این صنعت همچون عادت‌ی دیرینه بر جان و دل ما غلبه‌ی تام و تمام یافته است، این سخن نمی‌تواند چندان تأمل برانگیز باشد. همواره عادت، تأمل و تفکر را سقط می‌کند. اما بی‌تعارف باید اذعان داشت از میلیونها سرمایه‌ای که برای ساخت دو ساعت سرگرمی و یا حتی موضوعی راجع به مسلمانان مظلوم فلان کشور که منجر به داستانی عاشقانه می‌شود، گرفته تا اغفال تماشاگران در مواجهه با خود نفس سینما اعمالی جنون‌آمیز است و صد در صد در حوزه‌ی تفکر دینی مردود.

اندک بتوانیم استفاده‌ی لازم را بکنیم. پس عوض این که سینما را دینی کنیم دین را سینمایی می‌کنیم، و انگار نتیجه‌ی اصلاً مهم نیست. مهم این است که این دو در کنار هم قرار بگیرند. اگر شده حتی کمی در دین تخفیف بدهیم و کمی هم در سینما این دو را با هم آشتی می‌دهیم.

گفتم نقاشی پس زده شد. چرا که «تثبه به صانع» جایز نیست. از همین روست که در مینیاتورهای ایرانی آدمها نمونه‌ی خارجی و عینی ندارند. یک‌طور دیگرند. این شکرده‌ی بود برای رفع حرمتش، که «تثبه به صانع» نباشد. سینما هم همین‌طور. البته علماً نظری غیر از این دارند و یقیناً استنباطهایی که من و شما از آن آگاهی کافی نداریم. ولی تا آنجایی که حقیر می‌داند این مقولات (عکاسی و سینما و تلویزیون و ویدئو و ... الخ) اول وارد شدند، اول تحمیل شدند، بعد حرمتشان منتفی شد. و خوب است آدم فکر کند که این اسباب اگر بنا به مصالح و مقتضیات تمدن کنونی نبود باز هم می‌توانستند در مملکتی اسلامی راه پیدا کنند. و مهمتر این که اگر راه پیدا کردند آیا ما می‌توانیم بر آنها غالب شویم یا آنها ما را مغلوب می‌کنند. این خیلی مهم است. نگارنده بی‌تعارف فکر می‌کند که ما «مغلوبیم». به همین سبب می‌گویم: «دین سینمایی» نه «سینمای دینی». همانگونه که تاکنون در بسیاری مواقع لفظ «اجبار توفیقی» را بر «توفیق اجباری» ترجیح داده‌ام.

و عجب دکانی است این دکان دو نبش سینمای دینی. همه هم مدعی‌اند. یکی معتقد است همه‌ی فیلمهایی که در جمهوری اسلامی ساخته می‌شوند دینی‌اند، دیگری می‌گوید اصلاً این اصطلاح بر اساس فیلمی از او شکل گرفته است و یکی پیشاپیش نمایندگی امام زمان (عج) را در امور سینمایی به عهده گرفته است (البته این قضیه چندان هم تازگی ندارد، به یاد دارم همین چند هفته پیش جنابی از طرف امام حسین (ع) یکی از کاندیداهای مجلس دوره پنجم را تأیید فرموده بود!) از اینها بگذریم راقم این سطور معترض نکته‌ای دیگر است. این که این

سینمای دینی یا دین سینمایی؟! □ سید عبدالرضا موسوی

حرفها از قبل و فیض کسی مطرح می‌شود که خود اعتقادی به «سینمای دینی» نداشت. این مسأله گویای نهفته‌های بسیاری است که پرده از نادیدنیها برمی‌دارد. حضراتی که این قدر از آوینی دم می‌زنند حتی برای یک بار هم که شده به خود زحمت نداده‌اند تا «آینه‌ی جادو» را تورقی کنند. نگارنده اصلاً قصد نداشته و ندارد که در باب سینمای دینی منبر برود و این چند سطر را هم از روی ناچاری و حرص نوشته است. هم از این رو پای آوینی را به میان کشیدم تا باقی سخنان را از زبان او گفته باشم. شاید حضراتی اتفاقی به این مطلب برخوردده، دستکم چند خطی از اندیشه‌های آوینی را مطالعه کنند و الا این بنده ابتدا علاقه‌ای به این گونه مباحث ندارد و آینه‌ی ذهن خود را با این بیت ابوالمعالی یافته است که:

در فکر حق و باطل خوردیم عیب خونها
این صنعت الفاظ است یا شوخی مضمونها

و اما آوینی در «آینه‌ی جادو» جلد اول می‌نویسد:
باید دانست که سینما، ماهیتاً باکر و شرک نزدیک‌ی بیشتری دارد تا اسلام. نسبت سینما با حق و باطل یکسان نیست، و از این لحاظ استفاده از سینما در خدمت اشاعه‌ی دین و دینداری، با دشواریهای خاصی همراه است که اگر مورد غفلت واقع شود اصل مطلب منتفی خواهد شد.

استفاده از تعبیر «سینمای اسلامی» هنگامی درست است که سینما ماهیتاً در نسبت میان حق و باطل بی‌طرف باشد. حال آن که این چنین نیست. این پیش‌داوری عموماً درباره‌ی تکنولوژی و متدلوژی علوم و همه‌ی محصولات شجره‌ی غرب وجود دارد. سینما نیز به تبعیت از این پیش‌داوری کلی، ظرفی فرض می‌شود که با مظروف خود پیوند ذاتی و ماهوی ندارد. آیا برای پیمانه تفاوتی می‌کند که در آن دوغ ریخته شود یا خمر؟ مسلماً خیر. اما سخن این جاست که این قیاس، اصلاً تناسب با مطلب ندارد.

مشکل از آن جا آغاز می‌شود که ما سینما را هنر می‌خوانیم در حالی که سینمای امروز ما اصلاً دخلی به هنر ندارد چه رسد به این که جامع هنرها هم باشد. حتی نظارت و سانسور و ... امثالهم وقتی می‌تواند قابل توجه باشد که ما صنعت بودن سینما را بپذیریم. و الا هنر عین آزادی و آزادگی است. شاید کمی پیش پا افتاده باشد، اما راقم این سطور در اثبات صنعت بودن سینما همین دلیل را کافی می‌بیند که برای خلق یک اثر سینمایی ابتدا باید آن را به تأیید و تصویب رساند. (فرض بفرمائید شاعری برای سرودن شعری به مرکز مربوطه (؟!) رجوع کرد، و ابتدا کسب اجازه بفرماید و بعد شاعری کند) سینما صنعت است. تکنولوژی است و نسبت دادن آن به دین همان قدر مضحک است که فی‌المثل بگوئیم: سد سازی دینی با جاروبرقی دینی. البته مسأله‌ی که ذکر شد لزوماً از لوازم ذاتی لاینفک سینما نیست. (گرچه اغلب چنین می‌نمایند) و شاید سینمای آیند بتواند نسبتی با هنر برقرار کند اما با وضعیت فعلی اطلاق هنر به آن کاری است ناصواب.

سؤالی مطرح است و آن، این که چرا تاکنون ما به فکر سمینار شعر دینی نیافتاده‌ایم؟ (در حالی که مصادیق چنین چیزی دستکم دهها برابر آثار سینمایی وجود دارد) چرا موسیقی دینی باب نشد؟ چرا خوشنویسی (که زمانی صد در صد دینی بود) به این دام گرفتار نشد؟ دلیلش روشن است. خوشنویسی از سوی دین پذیرفته شد. چون پذیرفتنی بود اما نقاشی به کلی پس زده شد جماعت گفتند: نگارگری اسلامی، سینما پس زده شد گفتند: سینمای دینی. حکایت از این قرار است که ما نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم از سینما و بهتر بگویم رسانه‌های فراگیری چون تلویزیون، ماهواره و ویدئو دست بکشیم و حالا چون نمی‌شود دست کشید مجبوریم آن را رنگ و لعابی دینی بدهیم تا پیش خودمان و خدایمان خجل نباشیم اما از آن جایی که نه منافات سینما با دین در آن حد اندک است که بتوان با ویژه‌نامه‌ی و سمیناری آن را حل کرد و نه فهم و درک ما در آن سطح از همین درصدها